**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021023**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در بحث تعلق زکات به عین یا به ذمه استدلالاتی مرحوم صاحب مدارک در اثبات تعلق زکات به عین کردند، یکی از این استدلالات این بود که

«اگر ترکه میت برای ادای دیون میت و زکات کافی نباشد، قطعاً زکات مقدّم بر سایر دیون است، در حالی که اگر زکات به ذمه تعلّق نگیرد همانند سایر دیون خواهد بود.»

اینجا حاج آقا اشاره فرموده بودند که: «تقدم زکات بر سایر دیون ثابت نیست، روایتی در این زمینه ندیده‏ایم، اجماع یا سیره هم باید به زمان معصوم علیه السلام متصل باشد، و در اینگونه مسائل تفریعی مستحدث، اتصال به زمان معصوم علیه السلام محرز نیست، پس دلیلی بر تقدم زکات نیافته‏ایم.»

حاج آقا اینجا در مورد اینکه اصلا در مسئله اجماع هست یا اجماع نیست صحبت نکردند، گفتند کأنّ ایشان می‌خواهند بگویند اگر اجماعی هم در مسئله باشد این اجماع حجیت ندارد، چون حجیت اجماع به تقریر معصوم علیه السلام هست طبق مبنای ایشان بنابراین اجماع باید متصل به زمان معصوم باشد و در اتصال اجماع به زمان معصوم در اینگونه مواردی که تفریعی هست و امثال اینها نمی‌شود اینها را اثبات کرد.

این بحث از عبارت شرایع استفاده می‌شود که اصلا اجماعی نیست، حالا غیر از این اشکالی که حاج آقا مطرح فرمودند اصلا اجماعی نیست در شرایع، شرایع الاسلام، جلد ۱، صفحۀ ۱۴۳ می‌گوید: «لو ضاقت التركة عن الدين قيل يقع التحاص بين أرباب الزكاة و الديان و قيل تقدم الزكاة لتعلقها بالعين قبل تعلق الدين بها و هو الأقوى.»

اختلافی است، ایشان اصلا استدلالی که می‌خواهد بکند بر اینکه زکات مقدم است به جهت تعلق به عین است، نه اینکه تقدم زکات مسلم باشد، با تقدم زکات بخواهیم ما تعلق به عین را اثبات کنیم، نه اصل تقدم زکات مورد بحث است، ایشان تعلق به عین را، می‌گوید ما دلیل داریم بر اینکه کأنّ تعلق به عین و آن دلیل بر تعلق به عین دلیل بر تقدم زکات هست، شرایع الاسلام، جلد ۱، صفحۀ ۱۴۳.

و در مبسوط هم در یک بحثی دیدم استدلال می‌کند در یک جایی هست که زکات و دیون با همدیگر تزاحم پیدا کردند و اینها، حالا بحثشان را ذکر نمی‌کنم، عبارت نتیجه‌اش را ذکر می‌کنم. ایشان می‌گوید اخرج منه الزکاة و تقاص ما باق العلماء لان الزکات فی العین و الدین فی الذمة، در واقع اصل تعلق زکات به دین منشأ می‌شود که در تزاحم بین زکات و دیون زکات مقدم بر دیون دیگر باشد و الا اینجور نیست که اصل این مطلب مسلم باشد، این هم این مطلب.

استدلال چهارم صاحب مدارک این بود: «اگر قسمتی از نصاب یا تمام آن از بین برود، بنابر قول به ذمه نباید زکات از بین برود یا به نسبت کم شود و اگر مثلاً نصف نصاب از بین رفته، نصف زکات از میان برود، در حالی که قطعاً با تلف تمام یا جزئی از نصاب، تمام یا جزئی از زکات کاسته می‏گردد.»

این من مراجعه نکردم به خود مدارک که بحث ایشان در مورد تلف با تفریط است یا تلف بدون تفریط است؟ این مراد چی است قسمتی از؟ خب تلف با تفریط اگر باشد به ذمه هم باشد چون تفریط کرده، بنابر قول، نباید زکات از بین برود، علی القاعده باید زکات، چیز بدون تفریط باید مراد باشد و اینها و الا اصل اینکه طرف تفریط کرده با این حال زکات کم بشود و اینها خیلی فکر نمی‌کنم مرادشان این باشد، باید مراجعه کرد که عبارت به چه شکل هست؟ عرض کردم این آن بحث‌های جمع بین روایاتی که تلف زکات را اثبات می‌کند این مناسب آن بحث‌هاست که بطلان احتمالی به آن بحث‌ها وابسته است.

«دلیل پنجم: امکان مطالبه زکات از مشتری

اگر زکات متعلّق به ذمه باشد، اگر مالک عین زکوی را بفروشد، ساعی نمی‏تواند از مشتری زکات را مطالبه کند، در حالی که بی‏تردید ساعی می‏تواند تتبع عین کرده زکات آن را از مشتری بخواهد.»

اینکه بی‌تردید علی القاعده مراد ایشان این هست که روایت داریم و الا مطلب اینقدر مسلم نیست، بعضی‌ها قائل به این نیستند، مثلا من همینجور که داشتم مراجعه می‌کردم مرحوم کیدری در اصباح الشیعة دارد: «من باع نصابا قبل إخراج الزكاة منه انعقد البيع في حقه دون حق المساكين لأن حقهم تعلق بالعين لا بالذمة»

و ایشان این شکلی تعبیر دارد که چون اصلا بیع را صحیح نمی‌داند، اینجوری تعبیر کرده، بنابراین اینکه ایشان مفروق عنه گرفته بیع صحیح هست و ساعی می‌تواند از مشتری. این مسلم نیست، ولی روایت دارد، اینجوری باید تعبیر بکند که روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله دال بر این مطلب هست که بیعش صحیح هست و ساعی هم می‌تواند از مشتری مؤاخذۀ این بیع را بکند.

حاج آقا اینجا در مقام پاسخ می‌فرمایند که ممکن است زکات به عین تعلق نگرفته باشد، به ذمه تعلق گرفته باشد با این حال ساعی بتواند زکات را از مشتری هم مؤاخذه کند، چطور؟ به دلیل اینکه ممکن است ما بگوییم زکات به ذمۀ شخص بایع نیست، زکات به ذمۀ مالک العین الزکوی هست، این عنوان، مالک عین زکوی هر کس بود زکات به ذمۀ او تعلق می‌گیرد و این امکان دارد. می‌فرماید که مثلا در نفقۀ اقارب، نفقۀ اقارب محتاج بر قریب متمکن هست، این قریب متمکن ممکن است یک موقع یک نفر باشد، تا وقتی که آن متمکن هست نفقه‌اش را باید به او پرداخت کند، اگر او از تمکن افتاد به عهدۀ قریب متکن دیگری، دیگری قریب متمکن بود به عهدۀ او هست، اینکه یک دینی به ذمۀ عنوان کلی بیاید و این عنوان مصادیقش تغییر کند نمونه دارد، این هم ممکن است شبیه آنها باشد، بعد یک ان قلت و قلتی را دنبال می‌کنند من حالا ان قلت و قلت را نمی‌خواهم بحث کنم، ملاحظه بفرمایید در کلام حاج آقا ولی آن چیزی که، عیب ندارد آن ان قلت و قلت را هم بگویم خوب است.

«ان قلت: از صحیحه عبدالرحمن بن أبی عبدالله استفاده می‏شود که ساعی می‏تواند هم به مشتری و هم به بایع مراجعه کند و زکات این مال را بگیرد و آنچه بایع می‏دهد عین زکات است نه بدل آن، پس زکات متعلق به عنوان مالک نیست، چون فعلاً بایع مالک نیست.

قلت: اولاً؛ ممکن است زکات بر عهده مشتری باشد، ولی چون بالاخره مشتری هم به بایع رجوع می‏کند، و پس از پرداخت مشتری، ذمه بایع به مشتری مدیون می‏گردد، ممکن است شارع اجازه داده باشد که مستقیماً ساعی، به بایع مراجعه کند، چرا که سرانجام مقدار زکات باید از دست او بیرون رود. ثانیاً؛ ممکن است هم ذمه بایع مشغول باشد و هم ذمّه مشتری، نظیر ضمان ید در جایی که مال غیر دست به دست می‏گردد» در تعاقب ایدی. پس این صحیحه دلیل بر این نیست که زکات به عین تعلق گرفته نه به ذمه، این ان قلت و قلتی اینجا هست.

من روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله را که دیدم در این روایت این مطلب اصلا نیست که ساعی می‌تواند مراجعه به بایع بکند، آن که هست می‌گوید بایع می‌تواند پرداخت کند، عبارت روایت این هست:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ لَمْ يُزَكِّ إِبِلَهُ أَوْ شَاتَهُ عَامَيْنِ فَبَاعَهَا عَلَى مَنِ اشْتَرَاهَا أَنْ يُزَكِّيَهَا لِمَا مَضَى قَالَ نَعَمْ تُؤْخَذُ مِنْهُ زَكَاتُهَا وَ يَتْبَعُ بِهَا الْبَائِعَ»

زکات از مشتری گرفته می‌شود، مشتری هم می‌رود به بایع مراجعه می‌کند.

«أَوْ يُؤَدِّيَ زَكَاتَهَا الْبَائِعُ.»

یا اینکه زکاتش را بایع ادا کند. یعنی اگر زکاتش را بایع بدهد دیگر حق مراجعه به مشتری ندارد، اگر زکاتش را بایع ندهد حق مراجعه مشتری هست، از مشتری زکاتش را می‌گیرند، این دفعه مشتری می‌رود از بایع زکاتش را می‌گیرد. اما اینکه ساعی مستقیم بتواند بیاید زکات را از بایع بگیرد در این روایت نیست، بنابراین این ان قلت اصلا به نظرم جایی ندارد این ان قلت و اینکه ساعی بتواند مستقیم به بایع مراجعه کند این چیزی توش نیست، بله اصل اینکه حقی که به گردن کسی هست دیگری بدهد این خودش خلاف قاعده است، حقی که واجب شده به گردن مشتری بایع بخواهد بدهد، این خلاف قاعده است، باید خود مشتری بدهد، ولی اینجا شارع اجازه داده که بایع بدهد چون بالأخره اگر مشتری هم بدهد مشتری سراغ بایع می‌آید، خب بایع مستقیم ادا کند اینجا برای پاسخ به این مطلب درست است که چطور شده که شارع اینجا اجازه داده که بایع زکات را ادا کند، ممکن است منشائش این باشد بالأخره قرار ضمان بر بایع است، پس شارع اجازه داده باشد.

**شاگرد:** این احتمالی که حاج آقا دادند به این معنا نیستش زکات را برای شخصیت حقوقی فی الجمله دارند می‌پذیرند؟ عملا المالک

**استاد:** نه، یک بحث سر این است که به عهدۀ چه کسی هست، آن ببینید ممکن است این شخصیت حقوقی نیست، عنوان است. عنوان غیر از شخصیت حقوقی است، یعنی عنوان المالک العین، المالک العین یک شخصیت حقیقی است، ولی شخصیت حقیقی متبادل است، شخصیت حقیقی یک چیز است، شخصیت حقیقی که مصادیقش تغییر می‌کند چیز دیگری است، اینها با همدیگر یکی نیستند. این این مطلب.

البته به نظرم این پاسخ‌هایی که حاج آقا می‌دهند این پاسخ‌ها در واقع عقلا پاسخ‌های خوبی است و در واقع خیلی از این ملازمات، ولی ممکن است شخصی مدعی بشود که اینها مثلا عرفی نیست ما یقین داریم به این شکل نیست امثال اینها، یک ادعای دیگری را اینجا مطرح کند که اینها اگر به این شکل‌ها بود باید مثلا لو کان لبان، یک استدلالات دیگری را شخصی ضمیمه بکند برای اینکه بگوید که این شاهد بر این هست که زکات به عین تعلق می‌گیرد نه به ذمه و من تصور می‌کنم این استدلال‌هایی که صاحب مدارک کرده این استدلال‌ها را بیشتر به عنوان مؤید خوب است مطرح کنیم نه به عنوان دلیل چون این راه حل‌هایی که باری حلش هست یک راه حل‌هایی هست ولو امکان دارد ولی خالی از بُعد نیست و همین خالی از بُعد نبودنش باعث می‌شود که بتوانیم اینها را به عنوان مؤید مطرح کنیم.

عمده مطلبی که می‌خواستم روی آن مطلب بحث کنم یک تعبیری در ادامه دارد یک بحث اصولی مهمی هست که می‌خواهم اینها را، یک تذکری اینجا داده شده که در درس حاج آقا نبود ولی در این جزوه افزوده شده، احتمالا من خودم افزودم ولی چون عبارت‌هایش شبیه عبارت‌های من است، ولی در درس نیستش، حالا می‌گویم هم اصلا چرا این افزوده شده فکر می‌کنم من خارج بحث یک سؤالی از حاج آقا کردم جواب آن سؤال مقدری هست که من کردم، خیلی بد نوشتم اگر من نوشتم، یعنی واضح نیست مقصود چی است و مناسب بود که توضیح داده می‌شد.

«تذکر مهمی که در تمام پاسخ‌های ما لازم می‏نماید [این است] که تصوراتی را که ما در دفع اشکالات مطرح ساختیم از باب تخصیص عمومات یا تقیید اطلاقات نیست، بلکه اساساً مقتضی برای نفی این تصورات تمام نیست، و تنها عدم دلیل بر این تصورات ممکن است دلیل عدم قول به آنها باشد، پس اگر قول به ذمه را قائل شویم با این تصورات هیچ خلاف ظاهری مرتکب نشده‏ایم.»

من اصل شبهه‌ای، اشکالی که اینجا بوده و این در واقع پاسخ آنهاست را یک قدری توضیح بدهم، یک مدل استدلال گاهی اوقات در بعضی بحث‌ها هست که برای نفی یک احتمال، نفی نتیجۀ آن احتمال را دلیل نفی احتمال می‌گیرند، مثلا، یا نفی حکم یک احتمال را دلیل بر نفی آن موضوع می‌گیرند، یک مثال بزنم آن این است که یک بحثی داریم که آیا معتدۀ رجعیه زوجة او بمنزلة الزوجة؟ یک بحثی خیلی مهمی است که ما در بحث عده هم مفصل به آن پرداختیم. یک سری استدلالاتی که اینجا برای هر یک از این دو قول شده این سبکی است، مثلا یک استدلالی هست برای اثبات اینکه معتدۀ رجعیه زوجه است، به این شکل، گفتند که مسلما معتدۀ رجعیه را شوهر می‌تواند نظر به شهوت بهش بکند، نظر به شهوت به معتدۀ رجعیه جایز است، از طرف دیگر اجنبیه نمی‌شود بهش نظر به شهوت کرد، نتیجه‌گیری کردند پس معتدۀ رجعیه پس حقیقتا زوجه است، این یک استدلالی هست که شده، این استدلال در واقع بر اساس یک قاعده‌ای هست که در اصول مطرح است و اختلافی است، آن این است که در دوران امر بین تخصیص و تخصص آیا ما می‌توانیم با اصالة العموم یا اصالة الاطلاق اثبات تخصص بکنیم؟ خب این مورد اختلاف است مرحوم شیخ انصاری می‌گوید می‌توانیم، قول صحیح قولی هست مرحوم آخوند دارند که نه در دوران امر بین تخصیص و تخصص نمی‌توان اثبات تخصص کرد، من این را مفصل در بحث عام و خاص، در آنجا مفصل بحث کردم، شاید جزء مفصل‌ترین بحث‌هایی که در این زمینه شده و نکات مفصلی من آنجا آوردم که تقریبا در کلام آقایان دیگر هم نیست، آنجا مراجعه کنید ما اثبات کردیم که نه این در دوران امر بین تخصیص و تخصص کلام مرحوم آخوند درست است و نمی‌توان اثبات تخصص کرد. حالا توضیح آن بحث عرض بکنم و نحوۀ ارتباطش با این بحث، ببینید یک موقعی ما می‌دانیم زید وجوب اکرام ندارد، نمی‌دانیم عالم نیست و وجوب اکرام ندارد، پس تخصصا از اکرم العالم خارج است، یا عالم هست ولی تخصیصا وجوب اکرام ندارد. آیا می‌توانیم اینجوری استدلال کنیم، بگوییم اکرم العلماء معنایش این هست که کل عالم واجب الاکرام، خب این کل عالم واجب الاکرام عکس نقیضش می‌شود کل من لا یجب اکرامه فلیس بعالم، این کبری را ضمیمه می‌کنیم به صغرای قطعی که داریم که زید لیس بواجب الاکرام فزید لیس بعالم، نتیجۀ این مطلب در این بحث را ظاهر نمی‌شود، چون این بحث حکم مسئله روشن است، چه عالم باشد چه عالم نباشد وجوب اکرام ندارد، در جاهای دیگر ظاهر می‌شود، احکامی که برای غیر عالم بار شده به وسیلۀ این می‌خواهیم آن احکام را بار کنیم، این مثالی هم که عرض کردم در آن معتدۀ رجعیه در واقع این شکلی هست که کل اجنبیة یحرم النظر الیها بشهوةٍ، عکس نقیضش چی می‌شود؟ کل من یجوز، لا یحرم را من یجوز تعبیر، حالا لا یحرم بگوییم، کل من لا یحرم نظر الیها بشهوة فلیست باجنبیة. المعتدة الرجعیة لا یحرم النظر الیها بشهوة فالمعتدة الرجعیة لیست باجنبیة، لیست باجنبیة یعنی زوجه است دیگر، خب این اصل استدلال و تقریب استدلال. ولی خب در جای خودش، این استدلال بر پایۀ این استوار هست که ما در دوران بین تخصیص و تخصص در جایی که شک داریم که داخل در موضوع آن حکم هست و یا موضوع حکم نیست بتوانیم اثبات تخصص کنیم، یعنی در واقع ما می‌دانیم معتدۀ رجعیه چه زوجه باشد چه زوجه نباشد به او می‌شود نظر بشهوة کرد، اگر زوجه باشد اینکه می‌شود به او نظر به شهوت کرد از باب تخصص است، اگر زوجه نباشد اینکه می‌شود به او نظر به شهوت کرد از باب تخصیص است، این داخل در آن بحث دوران امر بین تخصیص و تخصص است. من سؤالم از حاج آقا این بود که این استدلالات شما آیا این بحث‌ها داخل در آن صغرای دوران امر بین تخصیص و تخصص است؟ و شما اگر آنجور باشد شما که مبنایتان با شیخ موافق نیست، با آخوند موافقید، در دوران امر بین تخصیص و تخصص قائل به اثبات تخصص با اصالة الاطلاق یا اصالة العموم نیست، پس چطور این استدلالات را مطرح فرمودید؟ ایشان می‌خواهند بفرماید که این ربطی به آن بحث ندارد، اصلا اینجا داخل در تخصیص عموماتی رخ نمی‌دهد که ما برای فرار از تخصیص عمومات این حرف‌ها را می‌زنیم، بلکه این مبانی، حالا من یکی یکی توضیح بدهم که چرا اینجا ایشان این بحث را این شکلی مطرح فرمودند؟ مثلا ببینید ایشان می‌فرماید که بعضی‌ها گفتند که اگر زکات در عین نباشد نباید زکات بر سایر دیون مقدم باشد، ولی ما می‌دانیم زکات بر سایر دیون مقدم است پس بنابراین زکات در عین است، ببینید این استدلال چیزی شبیه همان استدلال دوران امر بین تخصیص و تخصص است، یک بحث سر بطلان تالی است، آن بحث بطلان تالی آن یک بحث دیگر است که حاج آقا بطلان تالی را قبول ندارند. ولی آن استدلال دومی که ایشان مطرح می‌کنند استدلال دوم در واقع نفی ملازمه است، می‌گویند اینجا ملازمه‌ای وجود ندارد. اینکه اینجا ملازمه‌ای وجود ندارد ما در جاهای دیگر می‌دانیم دِیْن‌ها در کنار هم هستند، ما تمام این یک قانون هست که هیچ دینی مقدم بر دین دیگر نیست، پس بنابراین این چطور کأنّ این قانون که هیچ دینی بر دین دیگر مقدم نیست اگر زکات دِیْن باشد و تعلق به عین نداشته باشد این قانون باید تخصیص خورده باشد دیگر، این قانونی که دیون در عرض هم هستند، هیچ دینی بر دین دیگر مقدم نیست. حاج آقا می‌فرماید ما یک کبرای کلی نداریم، یک قانون کلی، یک روایتی نداریم گفته باشد کل دینٍ مساو للدین الآخر، لا یتقدم دِیْنٌ علی دِیْنٍ، همچین چیزی نداریم. پس بنابراین وقتی همچین چیزی نداریم اینجا اگر ما قائل به تقدیم یک دِیْن بر دِیْن دیگر باشیم عموماتی را تخصیص زده، سؤال اینجاست، این را دقت کنید، اگر همچین عموماتی نداریم پس در سایر موارد چرا می‌گویید همۀ دِیْن‌ها مساوی هستند؟ ما عام را نداریم، شاید مساوی باشند، شاید مساوی نباشند، پاسخ مطلب این است، این را دقت کنید ما یک اطلاق مقامی مجموع ادله داریم که لازمۀ اطلاق مقامی مجموع ادله این هست که دِیْنی بر دِیْن دیگر مقدم نباشد. یعنی اگر ما دلیلی داشتیم بر تقدیم یک دین بر دین دیگر خب آن را اخذ می‌کنیم. ولی اگر دلیلی نداشتیم بر تقدیم یک دینی بر دین دیگر، ما می‌گفتیم همۀ دین‌ها مساوی هستند، چون اگر دین‌ها با همدیگر یکی‌شان بر دیگری مقدم بود باید تا ظرف عمل شارع ذکر می‌کرد که این دین در آن دین مقدم است، چون تا ظرف عمل ذکر نکرده و بنابراین نتیجه‌اش این هست که ما می‌گوییم همه مثل هم هستند، یک چیز در پرانتز هم اینجا بگویم، در بحث اطلاق مقامی مجموع ادله یک بیانی هم حاج آقا دارند می‌گویند عدم وصول به منزلۀ عدم صدور است، یعنی اگر احتمال اینکه شاید در واقع یک چیزی بوده باشد و به ما نرسیده باشد در اطلاق مقامی به منزلۀ آن مانع از اطلاق مقامی مجموع ادله نیست، حالا آن توضیحش در جای خودش که چرا و نکته‌اش چی است. این پرانتز را هم ببندم.

حاج آقا اینجا اینجور می‌فرمایند، می‌فرمایند اینکه دیون همه مساوی هستند مقتضای اطلاق مقامی مجموعه در ادله است نه مقتضای اطلاق مقامی یک دلیل واحد، اطلاق مقامی مجموع ادله اگر یک دلیلی داشته باشیم، آن اطلاق مقامی مجموع ادله را کنار می‌زند، پس بنابراین اگر کسی قائل به این بود که زکات متعلق به ذمه است، ادله‌ای هم برایش اقامه کرد، گفت زکات متعلق به ذمه است، این ادله نمی‌تواند نافی آنها باشد، دو بحث هست، یک بحث این است که یک کسی اصلا دلیل بر تعلق زکات به ذمه ندارد خب آن یک مرحله، یک مرحله این است که نه کسی دلیل، ادله‌ای بر خودش دارد که زکات به ذمه تعلق می‌گیرد، می‌خواهد با این ادله جلوی آن ادله بایستد، با این ادله‌ای که این ملازماتی که این وسط صاحب مدارک هست، اگر شما بخواهید با این ادله نمی‌شود جلوی ادله‌ای که زکات را، فرض این است که ما دلیل داریم که زکات در ذمه است، اگر دلیل داشته باشیم زکات در ذمه است این ادله به درد نمی‌خورند، بیان حاج آقا این است، اگر دلیل داشته باشیم زکات در ذمه است این ادله به درد نمی‌خورد، چون آن دلیلی که زکات را در ذمه قرار می‌دهد خودش اطلاق مقامی مجموع ادله را به هم می‌زند، بنابراین آن ملازمه، ملازمه‌ای که اینجا شما برقرار می‌کردید عرض کردم این استدلالات همه بر پایۀ یک قیاس استثنایی است، یک ملازمه برقرار کرده و بطلان تالی، این ملازمه‌ها، حاج آقا عمدتا، در همۀ آن ادله نسبت به ملازمه مناقشه می‌کنند، نسبت به بطلان تالی هم بعضی‌شان متعرض شدند، بعضی‌شان متعرض نشدند، حالا بعضی‌شان که اصلا باطل، هستند روشن است که بطلان تالی درست است. ولی عمده‌اش سر بطلان ملازمه است، بطلان ملازمه به خاطر این هست که اگر کسی دلیل داشته باشد بر اینکه زکات به ذمه تعلق می‌گیرد، این مثلا زکات که به ذمه می‌خواهیم بگوییم تعلق می‌گیرد این دلیل جلوی آن اطلاق مقامی را می‌گیرد، چون اطلاق مقامی این بود که اگر شارع مقدس یک دِیْنی را بر یک دین دیگری مقدم داشته بشود باید تا ظرف عمل ذکر کند، فرض این است ما دلیل داریم بر تعلق زکات به ذمه، در عین اینکه دلیل هم داریم که مثلا زکات مقدم است، این دو تا از یک طرف دلیلی که بر تعلق زکات به ذمه هست به علاوۀ آن دلیلی که، یعنی ما احتمال هم بدهیم، البته این را می‌خواهم بگویم، البته دلیل هم شاید نخواهد، نه دلیل نمی‌خواهد، احتمال اینکه زکات تعلق به ذمه داشته باشد این احتمال را نمی‌شود نفی کرد، چرا؟ چون بالأخره ما دلیل داریم بر اینکه این دین بر دین دیگر مقدم است دیگر، فرض این است، شما می‌گویید قطعا زکات بر دیون دیگر مقدم است، نسبت به اینکه دیگر دلیل داریم، حالا در ذمه بودن دلیل نداشته باشید نداشته باشید، ولی نسبت به اینکه زکات بر سایر دیون مقدم است شما این را مسلم گرفتید، اجماعی است، روایت دارد هر چی. اگر مسلم باشد دلیل داشته باشیم بر اینکه زکات بر سایر دیون مقدم است، خود همین دلیل، دلیل بر این هست که اطلاق مقامی اینجا شکل نمی‌گیرد دیگر، یعنی با این مبانی نمی‌توانید شما چیزی را نفی کنید، در ذمه بودن را نفی کنید، بر آن دلیل هم نداشته باشید، دلیل بر آن نداشته باشید چون فرض این هست که نسبت به آن بطلان تالی دلیل دارید، اینکه نسبت به بطلان تالی دلیل دارید آن باعث می‌شود این ملازمه را خراب کند. یعنی دلیل بر بطلان تالی، دلیل بر نفی ملازمه‌ای هست که با اطلاق مقامی می‌خواهد اثبات بشود، اگر ملازمه مفاد یک دلیل لفظی باشد خب همان بحث‌های دوران امر بین تخصیص و تخصص و آن بحث‌ها پیش می‌آید. حاج آقا می‌فرماید نه اینکه اینجا هست شما می‌خواهید با اطلاق مقامی این ملازمه را اثبات کنید، و این ملازمه اگر بخواهد اثبات بشود با اطلاق مقامی باید اثبات بشود و این اطلاق مقامی در جایی که دلیل داشته باشید بر بطلان تالی دیگر اطلاق مقامی مجموع ادله شکل نمی‌گیرد، خب این را حالا ملاحظه بفرمایید، این بحث مهمی است.

من یک چیزی می‌خواهم دوستانی که بعد از ظهر کلاس راهنما در خدمتشان هستیم مراجعه بکنند این بحث می‌خواهم ببینم چجوری ادلۀ تعلق زکات به عین و ادلۀ عدم تعلق زکات به عین و ثمرات این بحث تعلق زکات به عین یا تعلق زکات به ذمه این چیزهایی که هم مربوط به ادلۀ این بحث هست و هم ثمرات این بحث هست را رفقا چجوری جمع‌آوری می‌کنند، بعدازظهر خودم هم لب تاپ می‌آورم که این را با همدیگر کار کنیم و این را ببینیم می‌خواهیم یک قدری، چون این مهم است گاهی اوقات نحوۀ گشتن بعضی، هر کسی برای خودش ممکن است یک شیوه‌ای داشته باشد، یک نوع تبادل نحوۀ شیوۀ گشتن، شیوۀ گشتن دستی خب باید مراجعه کند به آن باب خاص خودش، باب خاص را پیدا کنیم. ولی چیزهایی که در جاهای متفرقه وجود دارد، لالوی مطالب دیگر، آنها را چجوری پیدا کردن و چه شکلی آنها خودش هر کسی برای خودش ممکن است یک روشی داشته باشد می‌خواهیم با رفقا ببینیم رفقا چه کار می‌کنند، ما چه کار می‌کنیم، ممکن است استفاده کنیم از روش رفقا در این بحث.

من یک بحث، یک عبارتی در معتبر هست، معتبر اینجا شافعی قائل، اکثر علمای عامه قائل هستند که زکات متعلق به عین است، متعلق به ذمه نیست، ولی شافعی قائل هست که زکات متعلق به ذمه است نه به عین، و استدلالاتی آورده که در منتهای علامه به آن استدلالات اشاره شده، من حالا عبارت منتهی را می‌خواهم، عبارت منتهی نیاز به یک توضیحی دارد من اوّل عبارت را یک جور فهمیده بودم، بعدا متوجه شدم من عبارت را درست نفهمیده بودم، عبارت را می‌خوانم بعد، منتهی المطلب، جلد ۸، صفحۀ ۲۴۵.

می‌گوید: «احتجّ الشافعيّ بأنّها لو وجبت في العين لوجب الإخراج منها،»

این استدلال به این سبکی که صاحب مدارک استدلال کرده بود که به نحو قیاس استثنایی، شافعی هم به همان نحو قیاس استثنایی بر آن طرفش استدلال کرده، حالا من این عبارت شافعی را هم می‌خواهم بخوانم. این یک نوع، علتی هم که این عبارت را می‌خواهم بخوانم می‌خواهم این را هم دقت کنید رفقا که آیا این استدلال شافعی بر پایۀ دوران امر بین تخصیص و تخصص است یا به سبکی هست که حاج آقا می‌فرمایند که این اصلا داخل در آن باب دوران بین تخصیص و تخصص نیست، من این عبارت را می‌خوانم و بعد پاسخ‌هایی که، من فقط اصل عبارت را چون وقت گذشته فقط اصل عبارت شافعی را می‌خوانم که اینجا ایشان آورده شما ملاحظه بفرمایید و پاسخ‌های علامه را هم دقت کنید، من پاسخ علامه را اوّل یک جور معنا کرده بودم، بعد متوجه شدم که اشتباه فهمیده بودم، اینها را هم دقت کنید من فردا می‌خواهم عبارت علامه را معنا کنم.

«احتجّ الشافعيّ بأنّها لو وجبت في العين لوجب الإخراج منها،» یک.

«و لمنع المالك من التصرّف فيها،» دو.

«و لتسلّط المستحقّ على إلزام المالك بالأداء من العين،» سه.

«و لسقطت الزكاة بتلف النصاب من غير تفريط، و التوالي [الاربعة]» حالا ایشان اربعه ندارد ولی من می‌گویم «و التوالي [الاربعة] باطلة فالمقدّم مثله،»

این عبارت ایشان، بعد ایشان جواب داده، اینها را ملاحظه بفرمایید که ببینیم اینها را چه کار باید کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد